

## دیگرگزینی تامس نیگل: بدیلی بر بهره‌برداری غیراخلاقی گفتمان مثبت‌اندیشی از سوژه خودکارآفرین نئولیبرال

### چکیده

این پژوهش به منظور خروج از نظم گفتمان مثبت‌اندیشی نئولیبرال، تربیت اخلاقی نیگل را پیشنهاد می‌کند و در سایه نقد حکومت‌مندی لیبرالیسم و نئولیبرالیسم فوکو و به منظور روشن‌شدن وجه رویت‌ناپذیر مثبت‌اندیشی در این دو حکومت‌مندی، به تحلیل انتقادی گفتمان مثبت‌اندیشی پرداخته است. نتایج حاصل از تحقیق نشان می‌دهد که اصطلاح مثبت‌اندیشی متأثر از گفتمان اقتصاد سیاسی لیبرالیسم متولد شده و به عنوان یک فناوری در عصر نئولیبرالیسم مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. نئولیبرالیسم مفهوم اقتصاد سیاسی را به علم اقتصاد که از باید و نباید چیزها سخن می‌گفت، تبدیل نمود و به تولید سوژه خودکارآفرین مبادرت ورزید. این سوژه، از طریق مصرف، درحال سرمایه‌گذاری بر خود و تولید رضایت خویش است. دوگانه توهم آزادی و بی‌ثباتی‌ای که عامدانه از سوی دولت اعمال می‌شود، عوامل اصلی برساخت این سوژه‌اند و گفتمان مثبت‌اندیشی در قالب خوشبینی ظالمانه، نقش اصلی در جلوگیری از ناامید شدن این سوژه برای رسیدن به آرزوهایی است که در موج بی‌ثباتی نابود می‌گردند و در حقیقت می‌توان گفت که این گفتمان نه تنها با اخلاق دیگرگزینی هم‌راستا نیست بلکه نوعی بهره‌برداری غیراخلاقی از سوژه خودکارآفرین است و در نهایت این پژوهش، نظریه اخلاقی نیگل را به عنوان بدیلی برای رهایی از میل برساخته گفتمان مثبت‌اندیشی و نظارت برسوژه‌شدگی تحت این گفتمان و همچنین به عنوان راهکاری برای جایگزینی باورهای آگاهانه در ازای میلهای برساخته، پیشنهاد می‌کند.

**واژگان کلیدی:** گفتمان مثبت‌اندیشی، تامس‌نیگل، خودکارآفرین، خوشبینی‌ظالمانه، دیگرگزینی، نئولیبرالیسم

اگر اخلاق را به معنای تعهد و مسئولیت فرد، در قبال دیگری در نظر بگیریم و تربیت اخلاقی را به معنای ارائه روش‌ها یا راهکارهایی در راستای ایجاد تغییرات مطلوب در شاکله وجودی فرد به منظور افزایش همدلی و همدردی او نسبت به دیگری بپنداریم؛ آنگاه این سوال اساسی به ذهن متبادر می‌گردد که آیا مفروضات مطرح در گفتمان مثبت‌اندیشی در عصر حاضر، به افزایش اخلاق‌مداری فرد کمک کرده و حس مسئولیت‌پذیری او در قبال دیگری را افزایش می‌دهد؟ اگر به گفته لویناس، دیگری را اساس و بنیاد اخلاق بنامیم، آنگاه می‌توان گفت که اخلاق در حوزه خودشکوفایی نیز به گونه‌ای به اخلاق دیگرخواهی پیوند خورده و روح متعالی‌تری می‌یابد؛ چرا که از عرصه شکوفایی مادی، فاصله گرفته و به جایگزینی فضائل اخلاقی مبتنی بر دیگرخواهی در جان فرد ارتقاء می‌یابد و حال آنکه مسئله این است که «در عصر حکومت‌مندی که پیونددهنده روابط قدرت و هدایت رفتارهاست» (دانیالی، 1393، ص 77) آیا می‌توان در حوزه خاصی از تربیت، به پرسش از چیستی یک مفهوم همچون مفهوم مثبت‌اندیشی اکتفا کرده و چارچوب‌های عقلانی‌ای که این مفهوم را هدایت کرده و معنا می‌دهند را از منظر و مرئی خود دور نگه داشت؟ «چارچوب‌های عقلانی یا گفتمان‌ها، شبکه‌های درهم تنیده‌ای هستند که با مناسبات قدرت و نظام دانشی که حول این مناسبات ایجاد می‌کنند، شیوه‌های مختلف موضوع‌شدگی انسان را تعیین می‌کنند.» (Hodgson, 2010, P.110) یکی از مشکلات اساسی انسان در جامعه مدرن یا جامعه مراقبت، ناآگاهی او از مراقبتش به دست گفتمان‌هایی است که وجه ارتباطی آن‌ها با قدرت زیست-سیاسی مولد، پنهان شده است. قدرتی که از طریق انضباط و امنیت به دنبال مراقبت از فرد و شکل دادن به او در راستای رسیدن به اهداف خود است و حال آنکه انسان بودگی انسان، از لحظه آگاهی فرد از این مراقبت و اهدافش و جایگزین بدیلی برای خویش به منظور مقاومت در برابر این مراقبت، ایجاد می‌شود.

فوکو در تبارشناسی دولت مدرن خود به نقد نئولیبرالیسم به عنوان عقلانیت حاکم بر جامعه مدرن پرداخته و بیان می‌کند، استراتژی‌ای که در زمینه زیست-سیاسی بزرگتر، جمعیت‌ها را بر مبنای عقلانیت اقتصاد سیاسی خود، مدیریت و هدایت می‌کند؛ استراتژی نئولیبرال است. نئولیبرالیسم از طریق فناوری‌هایی که مهمترین این فناوری‌ها دانش‌های روانی است؛ ذهنیت‌های خاص ایجاد کرده و از طریق این ذهنیت‌ها و یا به تعبیری سوژه‌سازی‌ها به هدایت رفتار افراد اقدام می‌نماید (Foucault, 2010, p.118).

مسئله اصلی این تحقیق این است که گفتمان مثبت‌اندیشی به عنوان یک دانش روانی در استراتژی نئولیبرال در حال حکومت بر روان افراد و ذهنیت‌سازی سوژه مثبت‌اندیش است و حال آنکه اعتبار آن مورد شک و تردید واقع نمی‌شود. اگر نئولیبرالیسم از نگاه فوکو نقد می‌شود؛ به عنوان عقلانیتی که از طریق گفتمان‌های خود، خشونت و ظلم حکومت را موجه و منطقی می‌نماید؛ چرا وجه رویت‌ناپذیر و تاریک گفتمان مثبت‌اندیشی در حکومت‌مندی نئولیبرال مورد توجه قرار نمی‌گیرد؟ چرا باور و عمل به آموزه‌های مثبت‌اندیشی چنان بدیهی انگاشته می‌شود که همه، بدون هیچ تردیدی پذیرفته‌اند که نگرش‌های مثبت و خوش‌بینانه به آینده، همچون شاه‌کلیدی، واقعیت‌های موجود را متأثر کرده و احتمال موفقیت در آینده را افزایش می‌دهد؟

در این مقاله، واکاوی وجه رویت‌ناپذیر گفتمان مثبت‌اندیشی و مشخص شدن علت بهره‌وری نئولیبرالیسم از گفتمان مثبت‌اندیشی، از جهت رابطه آموزه‌های این گفتمان، با تربیت انسان دیگرخواه یا دیگرگزین، مورد توجه است؛ چرا که این پژوهش در وجه تربیتی خود، مترصد پاسخگویی به این سوال است که آیا مثبت‌اندیشی، هم‌راستا با تحقق شخصیت دیگرخواهی است یا آن را طرد می‌نماید؟ علاوه بر این، روشن شدن این رابطه به افرادی که قصد دارند اخلاق دیگرگزینی را در خود بارور نمایند، کمک می‌کند تا موضع مشخصی را در باب طرد یا عمل به آموزه‌های این گفتمان اتخاذ نمایند.

## 1- روش پژوهش

در این مقاله از روش تحلیل گفتمان با رویکرد فوکویی استفاده شده است. با نظر به اینکه هم‌اکنون در عصر نئولیبرال به سر می‌بریم و با توجه به اینکه مثبت‌اندیشی، گفتمان عصر حاضر یا عصر نئولیبرال محسوب می‌شود؛ در نتیجه، با توجه به تبارشناسی دولت مدرن فوکو، خاصه حکومت‌مندی لیبرالیسم و نئولیبرالیسم او در آثارش، این مقاله در پی روشن نمودن وجه رویت‌ناپذیر ارتباط مثبت‌اندیشی، ذیل حکومت‌مندی لیبرال و نئولیبرال بوده و برای تحقق این هدف، ابتدا به تعریف ابزار مفهومی حکومت‌مندی از نگاه فوکو پرداخته و پس از آن منطق شکل‌گیری لیبرالیسم و نئولیبرالیسم را از منظر او مورد واکاوی قرار داده است. در گام بعدی ابتدا به بررسی روند زایش اصطلاح مثبت‌اندیشی پرداخته و پس از آن، تحلیل علت زایش مثبت‌اندیشی در حکومت‌مندی لیبرال و علت قدرت‌گرفتن آن در عصر نئولیبرال را مورد توجه قرار داده است. در بخش دوم مقاله نیز، متناسب با ویژگی‌های تربیتی

سوژه مثبت‌اندیش نئولیبرال، بدیلی اخلاقی برای خروج از نظم مثبت‌اندیشی نئولیبرال معرفی شده است.

## 2-گفتمان اقتصاد سیاسی و شکل‌گیری حکومت‌مندی لیبرالیسم

مفهوم حکومت‌مندی<sup>1</sup> با هدف توصیف آن به‌عنوان یک رژیم-کاملاً جدید قدرت، ابداع شد. جذابیت این مفهوم از ظرفیت آن برای تشخیص این موضوع ناشی می‌شود که «عملکرد قدرت را از ساختارهای قابل تشخیص مسئول و پاسخگو به لحاظ سیاسی جدا می‌کند.» (Oksala, 2013, P.322) تفسیر قدرت از منظر حکومت‌مندی فوکو<sup>2</sup> عبارتند از:

«هدایت امکان رفتار و نظم بخشیدن به نتایج احتمالی آن» (Foucault, 2003, p.789)

تحت چنین قرائتی، قدرت به شکلی سرکوبگرانه از سلطه منجر نشده بلکه در آن، رفتار افراد، آگاهانه توسط افراد دیگر دستکاری می‌شود. «در واقع، قدرت، به‌عنوان نیرویی که نه می‌گوید، روی ما سنگینی نمی‌کند؛ در عوض، مولد<sup>3</sup> است، تاجایی که چیزها را در برگرفته و تولید می‌کند و لذت را به‌عنوان شکلی از دانش القا و گفتمان تولید می‌نماید.» (Foucault, 2010, p.119) قدرت مولد است به این معنا است که قدرت، مسئول منع اعمال خاص نیست، بلکه در هدایت و عادی سازی رفتارهای خاص مؤثر است. این به معنای معطوف کردن توجه به شرایطی است که تحت آن سوبژکتیویته از طریق انضباط بدن‌ها و تنظیم جمعیت، تولید و هدایت می‌شود؛ بنابراین، به جای اینکه به‌عنوان یک نیروی سرکوبگر عمل کند؛ هم‌چنان که فوکو بیان می‌کند:

«بدن را به ابژه‌ای از استراتژی سیاسی تبدیل می‌کند که در قالب قدرت زیستی<sup>4</sup> هدفش تولید مثبت<sup>5</sup> و تقویت

زندگی است.» (Foucault, 2010, p.138)

فوکو در کتاب زایش زیست-سیاست بیان می‌کند که از اواخر قرن 16 و اوایل قرن 17 با ظهور جان‌لاک<sup>6</sup> و به تبع آن، ظهور لیبرال‌ها، منطق محدودسازی حکومت در حال شکل‌گیری است. به روایت فوکو دو سازوکار، حاکمیت را از

---

<sup>1</sup> - Governmentality

<sup>2</sup> - Michel Foucault

<sup>3</sup> - Productive

<sup>4</sup> - Bio-power

<sup>5</sup> - Positive Production

<sup>6</sup> - John Locke

درون محدود می‌کنند. آن دو سازوکار عبارتند از مفهوم «قانون حقوق طبیعی»<sup>1</sup> و «اقتصاد سیاسی»<sup>2</sup>

فوکو بیان می‌کند که لیبرالیسم<sup>3</sup> به مثابه یک گفتمان آزادی‌ساز شکل گرفت و قرار بود گفتمان تولید آزادی باشد اما در عمل اینگونه نبود. یعنی لیبرالیسم هم تولیدکننده آزادی بوده و هم به شکل متعارضی آزادی‌ها را محدود می‌کند و این به جهت تولد لیبرالیسم در عصر پیشینه‌سازی مراقبت‌ها، کنترل‌ها و مداخله‌ها است. تمام سخن فوکو در تحلیل تناقض بین تولید آزادی و محدود کردن آن به دست لیبرالیسم بر سر دو مفهوم قانون حقوق طبیعی و مفهوم اقتصاد سیاسی است.

در قانون حقوق طبیعی، سخن بر سر این است که کدام عمل حاکمیت در نسبتش با حقوق طبیعی مشروع یا نامشروع بوده و «در اقتصاد سیاسی سخن بر سر موفقیت یا شکست کنش‌ها است» (Foucault, 2003, p.148) اقتصاد سیاسی در پی روشن‌سازی این مهم است که آیا آیین‌نامه‌های اقتصادی و مالی که قرار است به تصویب دولت برسد، قرین به نتیجه و فایده خواهد بود یا خیر؟

به زعم فوکو اقتصاد سیاسی شأن یک نظم گفتاری حقیقت‌گو را یافته است و می‌تواند راجع به حقیقت حکومت، آنگونه که باید باشد، سخن براند. فهم نقش اقتصاد سیاسی به مثابه رژیم حقیقتی که محدودکننده ساز و کارهای حکمرانی است، حائز اهمیت است. «اقتصاد سیاسی در ابتدا بر مبنای مطالعه طبیعت چیزها شکل گرفت و قصد داشت از طبیعت چیزها، رویه‌ها و انسان‌ها سخن بگوید. اما در نهایت تبدیل به دانشی شد که از باید و نباید کارها نیز سخن می‌گفت.» (Foucault, 2003, p.238) به این معنا که مشخص می‌کرد که چه کاری را باید انجام بدهید تا عمل شما مطابق با طبیعت خودتان یا چیزها باشد. از منظر این دانش، انسان طبیعتاً موجودی اقتصادی است که بنا به اقتضائات و الزامات اقتصادی بودن خویش عمل می‌کند و چون انسان موجودی است اقتصادی، طبیعت بازار و نحوه عملکرد آن نیز برای این علم مهم است.

سخن گفتن از طبیعت چیزها، آن‌چیزی بود که دانش اقتصاد سیاسی را واجد قدرت می‌نمود و به اقتصاد سیاسی اجازه می‌داد علاوه بر اینکه پرسش از چگونه حکومت کنیم را زنده نگه دارد به پرسش دیگری مبنی بر اینکه تا چه اندازه باید حکومت کرد نیز پردازد (Sherman, 2019, P.502) تشخیص

---

<sup>1</sup> - Law of Natrural Rights

<sup>2</sup> -Political Economy

<sup>3</sup> -Liberalism

حد حکومت کردن یا به زعم فوکو تشخیص بیشینه‌ترین - و کمینه‌ترین حق مشروع حکومت کردن، آن چیزی بود که دانش حقیقت‌گویی همچون اقتصاد سیاسی قرار بود از آن سخن بگوید و دقیقاً در همین نقطه بود که لیبرالیسم به مثابه یک کردوکار سیاسی-اقتصادی از درون دانش اقتصاد سیاسی قرن هفدهم زاده شد.

لیبرالیسم به مثابه گونه‌ای عقلانیت جدید در حکمرانی تلقی می‌شد که مدعی بود بهترین شیوه حکومت کردن کمینه‌ترین مقدار حکومت است (فوکو، 1399، ص 184). هر چه حکومت‌کردن کمتر، بهتر.

به اتکای اقتصاد سیاسی لیبرالیستی بود که وضعیت را می‌بایست در طبیعی‌ترین نمود خود نگه داشت، انسان و جامعه هر چه طبیعی‌تر بهتر و حال آنکه به زعم فوکو، مسئله این است که این طبیعی‌تر بودن ناظر بر چه چیزی است؟ در پاسخ باید گفت، انسان و جامعه هر اندازه کمتر ابژه مداخله باشند یا هر اندازه کمتر تابع سیاستگذاری دولت باشند، بهینه‌تر هستند. پس لیبرالیسم یک منطق جدید حکمرانی «خود محدودیت‌ساز» به اتکای دعاوی حقیقت‌گویانه اقتصاد سیاسی است که بر کمینه‌سازی حکومت کردن بر مبنای واگذاری منطق امور به طبیعتشان، مبتنی است.

منطق شکل‌گیری حکومت‌مندی نئولیبرال را می‌توان به اواخر قرن 19 منتسب دانست. از اواخر این قرن بود که بسیاری از اقتصاددان‌ها بر کنارگذاشتن واژه اقتصاد سیاسی و جایگزین کردن آن با علم اقتصاد؛ اقتصادی که هیچ پیوندی با سیاست ندارد، اصرار ورزیدند. البته این اصرار برای جایگزینی، از منظر فوکو و در نسبتی که میان دانش و قدرت برقرار است، اصراری تأمل‌برانگیز است.

به اعتقاد فوکو در ذات حکومت‌مندی لیبرالیسم تفکر لسه‌فر<sup>1</sup> نهفته است. منطق لسه‌فر، منطق حکمرانی کمینه است. لیبرال‌ها خواهان این هستند که نه فقط بازار بلکه کل جامعه را بر منطق لسه‌فر به معنای آزاد بودن افراد از حکومت شدن، منطبق نمایند. اما مسئله این است که «لیبرالیسم نمی‌تواند محقق شود مگر در نسبتش با حکومت.» (Flew, 2015, P.329) درحقیقت این نظام تولیدکننده آزادی نمی‌تواند موجود شود، مگر به واسطه نسبت مشخصی که با منطق حکمرانی برقرار می‌کند و از این نقطه به بعد است که پارادوکس‌های لیبرالیسم مشخص می‌شود. تناقض به این معنا که لیبرالیسم، هم نظام تولیدکننده آزادی است

---

<sup>1</sup> - Laissez-Faire

و از طرفی به نظامی تبدیل شده است که ناآزادی‌ها را نیز تولید می‌کند.

فوکو در تحلیل‌های خود برای فهم این پارادوکس از سه ابزار مهم یاد می‌کند. اولین ابزار و مهم‌ترین آن‌ها مسئله امنیت است که در پیوند با مخاطره شکل گرفته است و این خود، مترصد شکل‌گیری انواع دانش‌های پلیسی است. دومین ابزار بسط یافتن سازوکارهای انضباطی در جامعه است و سومین ابزار اقدامات و سیاست‌های مداخله‌جویانه با نام تامین رفاه است (فوکو، 1399، ص 159).

این سه ابزار راهکارهای اصلی اداره جامعه به دست دولت‌های بزرگی است که فاشیسم، کمونیسم و یا حتی کینزیانیسم<sup>1</sup> دولت رفاهی، الگوهایی از این دولت‌ها بودند به گونه‌ای که عملاً اجرای گفتمان لیبرال یا آزادی‌خواهانه را با مشکل مواجه می‌کردند. فوکو با این استدلال‌ها نشان می‌دهد که منطق متفاوتی از حکومت‌مندی به نام نئولیبرالیسم<sup>2</sup> در حال شکل‌گیری است که هدف اصلی این گفتمان، تجدید نظر در قلمرو مشروع دولت به اتکای سازوکارهای حکمرانی‌اش است. فوکو از اردولیبرالیسم<sup>3</sup> یا نئولیبرالیسم آلمانی سخن می‌گوید، الگویی که شکل‌گیری خود را وام‌دار دردناک‌ترین الگوی تورم دولت، یعنی تجربه نازیسم است. نئولیبرالیسم در سال 1970 از دل تناقض بین آزادی و حد حکومت‌کردن زاده شده و دانش اقتصاد سیاسی لیبرالیسم را که بر مبنای مطالعه طبیعت چیزها شکل گرفته بود و قصد داشت از طبیعت چیزها، رویه‌ها و انسان‌ها سخن بگوید را به علم اقتصاد که از باید و نباید کارها نیز سخن می‌گفت، تبدیل نمود و با ابزار یا سیاست مداخله‌جویانه خود با نام تامین رفاه، بازار آزاد را تنظیم‌کننده دولت نمود و به بازاری سازی کل جامعه مبادرت ورزید.

### 3- روند زایش اصطلاح مثبت‌اندیشی

این روند در سه دوره فردگرایی مثبت، نسل اول اندیشه نو و نسل دوم اندیشه نو قابل بررسی است.

---

<sup>1</sup> -Keynesianis

<sup>2</sup> -Neoliberalism

<sup>3</sup> - Ordoliberalism

### 3-1. فردگرایی مثبت

از پایان قرن هجدهم در فرهنگ عامه ایالات متحده، مدل خاصی از فردگرایی با نام فردگرایی مثبت<sup>1</sup> با استعلایی-گرایی امرسون در دفاع از پیوریتانیسم<sup>2</sup> شکل گرفت. امرسون، برخی از عقاید پیوریتن‌ها را بازنویسی کرد. امرسون در بازنویسی عقاید پیوریتن‌ها مدعی شد که نیمه اول قرن نوزدهم عرصه اول شخص مفرد (تحقق من) خواهد بود. او در شورش تنها نبود؛ رمانتیک‌های آمریکای شمالی نیز به فرد به عنوان چیزی ارزشمند روی آوردند. واژه استعلایی در ادبیات امرسون بر جهان معنوی تأکید داشت که هر انسانی دقیقاً باید آن را پرورش دهد؛ چرا که او جزئی از الوهیت است نه چیزی که با آن بیگانه است (Díaz & González, 2012, p.175).

امرسون بیش از هر زمان دیگری بر خودکنترلی اصرار می‌ورزید اما نه به مثابه پیوریتن‌ها برای مبارزه با گناه و تنبلی؛ بلکه برای خدمت به نیاز بالقوه فرد برای تحقق بخشیدن به الوهیت بالقوه اش و هماهنگ شدن با طبیعت انسانی خود، علاوه بر این، برای امرسون، فرد، «موجودی بود با ظرفیت‌های طبیعی که به صورت خودمختار و فارغ از هرگونه نظم اجتماعی، اخلاقی و دینی، سرنوشت خود را تعیین می‌کند.» (امرسون، 1392، ص 48) به طور کل می‌توان گفت فردگرایی مثبت بر پنج ویژگی فردی به شرح زیر تأکید می‌کرد:

1. خودکنترلی فرد<sup>3</sup> (فرد برای خود یک ابژه کنترل از طریق فکر است)
2. خودمختاری<sup>4</sup> (فرد به عنوان موجودی دارای مجموعه ای از نیازها، خواسته ها و علایق خود تصور می‌شود که باید در مسیر خوشبختی و رسیدن به موفقیت خود آنها را ارضا کند. فرد باید سرنوشت خود را بنویسد، مسیر خود را بیابد و با استقلال نسبی از موفقیت و خوشبختی دیگری آن را طی کند، زیرا جامعه نتیجه تجمعی استقرار منافع مختلف افراد مستقل و خودمختار است).

---

<sup>1</sup> - فرد به عنوان بخشی از الوهیت، جوهری است که قادر به فرمانروایی، خودکامی و رشد بی پایان خود است.

<sup>2</sup> - Puritanism

<sup>3</sup> - Self-Control

<sup>4</sup> - Self-Determination



3. خودشناسی<sup>1</sup>: فرد خود را به مثابه ابژه ای درک می کند که باید در جزئیات به کاوش و کشف در ثروت عظیم خود بپردازد.

4. توسعه فردی<sup>2</sup>: فرد خود را پروژه ای برای بهبود و رشد می بیند.

5. مسئولیت پذیری در قبال خود<sup>3</sup>: جست و جوی شادی (سلامت، موفقیت و رفاه) نه فقط یک حق طبیعی، بلکه به یک هدف جهانی و بالاتر از همه، یک الزام اخلاقی تبدیل می شود. مسیری که به سمت آن می رود، مستلزم نظارت، کنترل و خودسازی<sup>4</sup> دائمی خود است. از آنجایی که واقعیت و اعتبار این شادی بدیهی تلقی می شود و ویژگی های دستیابی به آن نیز بدیهی است، مسئولیت موفقیت یا شکست خود به تنهایی بر عهده فرد است (Binkley, 2011, P.380).

### 2-3\_ نسل اول اندیشه نو

تحت تاثیر فردگرایی مثبت جنبش های متعددی پدید آمد که بسیاری از آنها تحت عنوان اندیشه نو<sup>5</sup> (1875-1920) دسته بندی شدند. اندیشه نو استدلال می کند که جهان ذهنی یا معنوی منطقه ای با جوهر واقعی است، در حالی که جهان مادی، یعنی امور روزمره، مخلوق ذهن است، همچون امرسون که استدلال می کرد، فرد موجودی است که دارای قدرت های الهی و خلاق است که می تواند خود و دنیای اطرافش را متحول کند (Díaz & González, 2012, p.178). اندیشه نو همچنین معتقد است که اگر مردم بتوانند اطلاعات نادرست ناشی از حواس را نادیده بگیرند و افکار خود را از طریق تمرین مداوم، کاملاً کنترل کنند؛ آنها قادر به درمان بیماری های خود، رسیدن به خواسته های خود و رشد معنوی هستند. «ظهور اندیشه نو پارادایم جدیدی از ذهن، معنویت و آزادسازی میل را پایه گذاری کرد و شکاف جنسیتی<sup>6</sup> معمول در دوره ویکتوریا را از بین برد.» (Dean, 2012, P.478)

بدون شک اندیشه نو در رشد فزاینده «احساس انگاری»<sup>7</sup> فرد نقش داشت و عامل انتقال از سرمایه داری صنعتی تحت سلطه تولید، پس انداز و فداکاری، به سرمایه داری مصرفی بود که بر هزینه کردن و ارضای شخصی تاکید می کرد (ایلوز،

<sup>1</sup> - Self-Knowledge.

<sup>2</sup> - Self-Cultivation

<sup>3</sup> - Self-Accountability

<sup>4</sup> - Self-Monitoring, Self-Control And Self-Improvement

<sup>5</sup> - New Thought

<sup>6</sup> - شکافی که عقل را به مردان و عاطفه را به زنان نسبت می داد.

<sup>7</sup> - Emotionalization

1399، ص 18)؛ همانطور که بسیاری از مورخان دهه‌های 60 و 70 اشاره کرده‌اند، اندیشه نو در نهایت تبدیل به «دین موفقیت، مصرف و پویایی اجتماعی»<sup>1</sup> شد و به لطف این تبدیل به لحاظ فرهنگی تثبیت شد و موفقیت‌چشمگیری را به عنوان جایگزین درد درمان یکی از جدی‌ترین و گسترده‌ترین بیماری‌های ذهنی در جامعه آمریکا با نام نوراستنیا<sup>2</sup> کسب کرد. برخلاف طب سنتی آن زمان، اندیشه نو تکنیک‌های روان‌شناختی را بر اساس قدرت شفابخش کلمات و ایده انتقال ذهنی بین شفا دهنده و بیمار پیشنهاد کرد. فراتر از درمان بیماری، اندیشه نو دیدگاه خاصی در باب شادی ایجاد کرد. از منظر پیروان این جنبش «شادی انسان در خودش است، نه در رشد یک ملت و پیشرفت اجتماعی؛ سلامتی و شادی انسان به خود فرد بستگی دارد و با مدیریت نگرش‌ها و میل‌های او به وجود می‌آید.» (Díaz & González, 2012, p.180).

اصول اخلاقی رایج میان نویسندگان اندیشه نو عبارت بودند از: 1. بررسی افکار خود در جستجوی باورهایی که باعث ناراحتی ما شده است، 2. طرد ذهنی هرگونه ناراحتی یا درد از بدن، 3. آموزش تخیل برای ایجاد احساسات خوشایند و کاوش خواسته‌های خود، 4. تکرار جملات تاکیدی مثبت به خود، 5. دعا یا تمرین شکرگزاری و بخشش و 6. حضور در لحظه

### 3-3- نسل دوم اندیشه نو (تولد اصطلاح مثبت‌اندیشی)

در دهه اول قرن بیستم، نسل جدیدی از رهبران جنبش شروع به آزادسازی مسئله سرکوب میل کرده و زمینه عاطفی و هیجانی<sup>3</sup> را با کسب ثروت پیوند زدند. آنها استدلال می‌کردند که مرد و زن موجوداتی هستند که ارضای خواسته‌هایشان بر خودشان مسلط است و اینکه لازم است زنان خود را همچون مردان و به اندازه آنها مستقل و خودمختار<sup>4</sup> بپندارند. آنها بر این باور بودند که بدون شک استقلال اقتصادی بدون شک وسیله‌ای برای دستیابی به هر دوی این اهداف است. یکی از پیشگامان این تغییر هلن ویلمن<sup>5</sup> بود که کتاب پرفروش او «فتح فقر»<sup>6</sup> (1899)،

<sup>1</sup> - Religion Of Success, Consumption And Social Mobility

<sup>2</sup> - Neurasthenia

<sup>3</sup> - Affective And Emotional

<sup>4</sup> - Autonomous And Self-Determined

<sup>5</sup> - Helen Wilman

<sup>6</sup> - The Conquest Of Poverty

جنبشی را ایجاد کرد که بعدها نویسندگان دیگری مانند والاس واتلز<sup>1</sup> به آن پیوستند.

همه آنها فکر می کردند که «اگر دکترین قدرت ذهنی<sup>2</sup> توانسته است به بازیابی سلامت کمک کند؛ بنابراین می تواند در دستیابی به موفقیت نیز اثربخش باشد؛ در نتیجه ایده های اندیشه نو را در متون خود با زبان جدید روانشناسی و مدیریت کسب و کار ادغام کردند.» (Binkley, 2011, P.390)

در دهه های اول قرن بیستم، بسیاری از بازرگانان متوجه شدند که گسترش تجارتشان مستلزم خرید و فروش با طبقه متوسط رو به رشدی است که مصرف و ارضای امیال خود را آزاد گذاشته اند. «به لطف ورود زبان روانکاوی، کنترل شدید جنبه های عاطفی و هیجانی، به عنوان سرکوب و در نتیجه غیرضروری و ناسالم تلقی شد و نویسندگان اندیشه جدید برای توجیه نیاز به رهایی از تعصبات قدیمی و درک اینکه میل، سالم ترین راه برای زندگی است، از مفهوم فرد هیدرولیک فروید<sup>3</sup> استفاده کردند.» (Dean, 2012, P.492)

تردیدی نیست که مدیریت عاطفی و هیجانی، به عنوان یکی از برجسته ترین و شاخص ترین نشانه های مدرنیته، نقش مهمی در پیشرفت سرمایه داری مصرفی داشته؛ همچنان که ایوا ایلوز<sup>4</sup> می نویسد: عملکردها و گفتمان های عاطفی و اقتصادی یکدیگر را شکل می دهند. تقاضا برای آزادسازی میل، انگیزه ای که در ابتدا رهایی بخش بود، هم اکنون به نیروی ایدئولوژیک و تولیدی یک سیستم اقتصادی فاقد مقررات منتهی شده است؛ سیستمی که در آن ارزش های اصلی، دائماً از طریق مصرف، ارزیابی می شود و بر ضرورت توسعه شخصی<sup>5</sup> و اعمال دیدگاه خوش بینانه در مورد دنیای اطراف ما به عنوان وسیله ای برای کسب شادی فردی<sup>6</sup> تاکید می گردد (ایلوز، 1399، ص 178).

در سال 1936 فیلمور<sup>7</sup>، یکی از برجسته ترین نویسندگان در تغییر تفکر نو، در کتابها و سخنرانی های خود اعلام کرد که هرکسی می تواند ثروتمند شود، اگر به آن باور کافی داشته باشد و اگر افکار خود را به سمت آن هدف کنترل و هدایت کند. از نظر او، ثروتمندان به این دلیل ثروتمند شده بودند که ایده های فراوانی آنها چنان در

---

<sup>1</sup> - Wallace Wattles

<sup>2</sup> - Doctrine Of Mental Power

<sup>3</sup> - Freud's Hydraulic Individual

<sup>4</sup> - Eva Illouz

<sup>5</sup> - Personal Development

<sup>6</sup> - Individual Happiness

<sup>7</sup> - Charles Fillmore

افکارشان جا افتاده است که بخشی از وجودشان شده است که اگر این امر رعایت نشود، افرادی که ناگهان بدون ایجاد ذهنیت رفاه ثروتمند می شوند، به زودی پول خود را از دست می دهند (McDonald, 2008, P.138).

اصطلاح مثبت‌اندیشی به دست یک تاجر جمهوری خواه به نام نورمن وینسنت‌پیل<sup>1</sup> (1898-1993) در سال 1956 ابداع شد. کتاب پیل با نام «قدرت مثبت‌اندیشی»<sup>2</sup> پرفروش‌ترین کتاب زمان خود پس از کتاب مقدس شد. پیل زبان روانشناسی ناخودآگاه و سایر اصطلاحات در روانشناسی آکادمیک، همچون شرطی‌سازی، یادگیری، اسناد، نگرش‌ها و... را در هم آمیخت و همه را با نام متافیزیک اندیشه نو<sup>3</sup> ارائه کرد. آموزه‌های این علم ابداعی اینچنین بود: تنها کسی که می‌تواند از انسان مراقبت کند و او را بشناسد، خود اوست و موفقیت و شکست کاملاً به شایستگی یا ضعف فردیش بستگی دارد (Díaz & González, 2012, p.174). در حقیقت ثروت و فقر شرایط داوطلبانه هستند و ساختارهای سیاسی و اجتماعی تأثیری در ثروتمند شدن یا فقیر شدن افراد ندارند. مدیریت خوب و بد افکار و نگرش‌های آنهاست که افراد را به سمت ثروت یا فقر سوق می‌دهد. به گفته پیل:

«هرکس شاد یا خوشبخت نیست به این دلیل است که نصیحت صاحبان شادی و موفقیت را رعایت نمی‌کند...» (وینسنت‌پیل، 1399، ص 63)

#### 4- تحلیل وجه غیراخلاقی یا رویت‌ناپذیر گفتمان مثبت‌اندیشی

وجه رویت‌ناپذیر گفتمان مثبت‌اندیشی از جهت ارتباط آن با قدرت حاکم، قابل ردیابی است؛ با نظر به اینکه این گفتمان در حکومت‌مندی لیبرالیسم متولد شده و در عصر نئولیبرال، قدرت گرفته است، وجه رویت‌ناپذیر یا غیراخلاقی گفتمان در دو بخش علت شکل‌گیری این گفتمان در عصر لیبرالیسم و علت قدرت گرفتن آن در نئولیبرالیسم، تحلیل و بررسی می‌گردد.

#### 4-1- تحلیل علت ظهور مثبت‌اندیشی در حکومت‌مندی لیبرالیسم

روند شکل‌گیری این اصطلاح متناسب با گفتمان اقتصاد سیاسی- به‌مثابه رژیم حقیقت‌گو در حکومت‌مندی لیبرال تبیین می‌شود. اقتصاد سیاسی بر مبنای مطالعه طبیعت چیزها شکل گرفته بود و قصد داشت از طبیعت چیزها، رویه‌ها و انسان‌ها سخن بگوید؛ به اتکای اقتصاد سیاسی لیبرالیستی بود که وضعیت را می‌بایست در طبیعی‌ترین نمود خود نگه داشت،

<sup>1</sup> - Vincent Peale

<sup>2</sup> - The Power Of Positive Thinking

<sup>3</sup> - New Thought Metaphysics

انسان و جامعه هر چه طبیعی‌تر بهتر. حال آنکه به زعم فوکو، مسئله این است که این طبیعی‌تر بودن ناظر بر این است که، انسان و جامعه هر اندازه کمتر ابژه مداخله باشند یا هر اندازه کمتر تابع سیاستگذاری دولت باشند، بهینه‌تر هستند.

فردگرایی مثبت در قرن نوزدهم که ریشه پیدایش گفتمان مثبت‌اندیشی است در حکومت‌مندی لیبرال و تحت‌گفتمان دانش اقتصاد سیاسی شکل گرفت. این امر متأثر از آموزه‌های امرسون بود که چنان اهمیتی برای طبیعت و هماهنگ بودن با طبیعت، قائل بود که این‌چنین می‌نویسد:

«دین و اخلاق هر دو از اهمیت طبیعت کاسته و آن را به عنوان تابعی از روح قرار می‌دهند. دین و اخلاق هر دو اصل‌هایی را برای تعیین وظایف انسانی وضع می‌کنند؛ اصل‌های وضع شده در اخلاق از سوی بشر و در دین از سوی خداوند است. هر دوی آن‌ها طرحی برای زندگانی ما هستند.» (امرسون، 1392، ص 76)

اما مسئله این است که هر دو طبیعت را در درجه‌ای نازل‌تر قرار می‌دهند. اولین و آخرین درس آموزه دین این است که موجودات مرئی میرا و فانی هستند و موجودات نامرئی، ابدی و جاودان هستند. این نوعی توهین به طبیعت است. این تبیینی است که برای افراد اُمّی وضع گردیده است.

اصول اخلاقی در دل طبیعت نهان شده و بر محیط پیرامون پرتوافکنی می‌نماید. تمام چیزهایی که ما با آن‌ها ارتباط داریم ما را موعظه می‌کنند. تأثیر اخلاقی طبیعت بر فرد همان میزان حقیقتی است که بر وی مکشوف می‌شود و چه کسی می‌تواند میزان آن را برآورد نماید.»

برای امرسون، فرد، موجودی بود با ظرفیت‌های طبیعی که به صورت خودمختار و فارغ از هرگونه نظم اجتماعی، اخلاقی و دینی، سرنوشت خود را تعیین می‌کند (امرسون، 1392، ص 42) امرسون استدلال می‌کرد:

«فرد موجودی است دارای قدرتهای الهی و خلاق که می‌تواند خود و دنیای اطرافش را متحول کند.» (امرسون، 1392، ص 56)

او این فردیت را متناسب با طبیعت انسانی و مفهومی غیر تاریخی و غیراجتماعی در نظر می‌گرفت؛ در صورتی که این مفهوم فردیت به پشتوانه آموزه‌های گفتمان اقتصاد سیاسی قدرت گرفته است. گفتمان اقتصاد سیاسی که منشأ تولید لیبرالیسم به عنوان نظام تولید کننده آزادی با

کمترین حدّ حکومت بود نیازمند این مفهوم از فردیت و آموزه‌های اندیشه نو و مثبت‌اندیشی برای ساخت سوژه‌ای بود که با آزادسازی میل خود و تکیه بر قدرت ذهنیش قادر به خلق آزادانه جهان پیرامونش است. سوژه‌ای که بر خودکنترلی اصرار می‌ورزید اما نه به مثابه پیوریتن‌ها برای مبارزه با گناه و تنبلی؛ بلکه برای خدمت به نیاز بالقوه‌اش برای تحقق بخشیدن به الوهیت بالقوه‌اش و هماهنگ شدن با طبیعت انسانی خود و از آن‌جایی که گفتمان اقتصاد سیاسی بازار را به عنوان طبیعت انسان معرفی می‌کند در نسل دوم اندیشه نو شاهد گره‌خوردگی این آزادی میل و اثرگذاری ذهنی بر خلق واقعیت، در راستای تولید ثروت و رفاه هستیم.

گفتمان مثبت‌اندیشی قبل از ظهور نئولیبرالیسم متولد شده است؛ چرا که ظهور نئولیبرالیسم به سال 1970 میلادی یعنی بیست سال بعد از تولد این گفتمان است؛ اما نکته قابل توجه آن است که این گفتمان چرا در دوران نئولیبرالیسم زاده تناقض بین آزادی و حدّ حکومت‌کردن است؛ چنان تقویت شد که حتی رشته آکادمیک آن با نام روانشناسی مثبت‌گرا در حدود سال 2000 میلادی به دست سلینگمن<sup>1</sup> و همکارش<sup>2</sup> پایه‌گذاری شد. دربخش بعدی به تحلیل علل قدرت گرفتن این گفتمان در عصر نئولیبرال، تحت ابراز مفهومی حکومت‌مندی که از ابداعات فوکو است، پرداخته می‌شود.

#### **4-2- بهره‌برداری غیراخلاقی از سوژه خودکارآفرین (تحلیل علت قدرت گرفتن مثبت‌اندیشی در عصر نئولیبرال)**

در پی بازاری‌سازی جامعه یا در جامعه‌ای که در حکومت‌مندی نئولیبرال به انقیاد بازار درآمده است؛ سه اتفاق مهم رخ می‌دهد. نخست آنکه بازار محل تولید حقیقت و مکان تایید می‌شود، مفهوم انسان<sup>3</sup> به سرمایه‌انسانی<sup>4</sup> تغییر می‌کند و ادبیات کارگر، سرمایه‌دار و مبادله‌پایان می‌پذیرد. جامعه به یک بنگاه اقتصادی تبدیل می‌شود که در آن فعالیت‌های کارآفرینانه و تولیدی صورت می‌گیرد و سوژه‌های خلاق و رقابتی خلق می‌شود (Sellar & Zipin, 2019, p.580)؛ اما چگونه کارآفرینی تمام افراد جامعه امکان‌پذیر می‌شود؟ چون انسان به عنوان سرمایه تلقی می‌شود؛ کار او به یک رفتار اقتصادی محاسبه شده و عقلانی و محاسبات اقتصادی او به تمام حیطه‌های زندگی‌اش همچون تولید مثل، انتخاب شریک زندگی، تربیت فرزند، ادامه تحصیل و

<sup>1</sup> - Martin Seligman

<sup>2</sup> - Mihaly Csikszentmihaly

<sup>3</sup> - Human

<sup>4</sup> - Human Capital

...تسری می‌یابد و در نتیجه یک سوژه کارآفرین خود یا خود کارآفرین<sup>1</sup> تولید می‌شود. کار یک رفتار اقتصادی محاسبه شده می‌شود که به اجرا در می‌آید؛ سوژه‌ها به عنوان خود کارآفرین در حال رقابت و سرمایه‌گذاری بر روی خود هستند؛ چرا که محاسبه اقتصادی از فرآیندهای مالی به تمام فعالیت‌های انسانی تسری می‌یابد. «سوژه خود کارآفرین، نه به عنوان فرد دریافت‌کننده حقوق بلکه به عنوان یک فرد، خود شکوفاکننده و انباشتگر استعدادها<sup>2</sup> محسوب می‌شود. خود کارآفرین، تغییر تاریخی در منطق سرمایه‌گذاری سرمایه انسانی است» (Foucault, 2010, P.226)

همان‌طور که فهر<sup>3</sup> از تئودور شولتز<sup>4</sup> نقل می‌کند:

تمام سرمایه‌گذاری بر روی سرمایه انسانی صرفاً برای درآمدهای آتی نیست، برخی از آن‌ها برای رفاه آینده و به شکل‌هایی است که در جریان آن، درآمدی برای فردی که روی خود سرمایه‌گذاری کرده است، حاصل نمی‌شود؛ بلکه سوژه بیشتر بر آن است که دائماً خود را ارزش‌گذاری کرده و از خویش‌نقدردانی نماید و در مجموع رضایت خویش را تولید نماید (Feher, 2009, P.31).

فوکو در توصیف سوژه خود کارآفرین می‌نویسد:

«این انسان مصرف‌کننده معاصر<sup>5</sup> تا جایی مصرف می‌کند که تولیدکننده است و حال آنکه او چه چیزی تولید می‌کند؟ او رضایت خود را ایجاد می‌کند» (Foucault, 2010, P.248)

خود کارآفرین بیش از آنکه به لحاظ مالی تولیدکننده باشد؛ مصرف‌کننده است؛ مصرفی که رضایت او را تولید می‌نماید؛ او تولیدکننده رضایت خود<sup>6</sup> است.

حال دو سوال اساسی مطرح است مبنی بر اینکه سوژه خودکارآفرین بر مبنای چه مکانیسمی در عصر نئولیبرال به این انباشت سرمایه ترغیب می‌شود؟ دوم اینکه این سوژه خود کارآفرین که در حال انباشت سرمایه در خود، به شکل مهارت‌ها و توانمندی‌هاست در بسیاری از موارد به اهداف یا رویاهای مورد نظر خود نمی‌رسد؛ چرا که جامعه پتانسیل

---

<sup>1</sup> - Self- Entrepreneur

<sup>2</sup> - Self-Developer And Accumulator Of Talents And Potentialities

<sup>3</sup> - Feher

<sup>4</sup> - Theodore Schultz

<sup>5</sup> - Contemporary Man of Consumption

<sup>6</sup> - His Own Satisfaction

تحقق این اهداف برای تمامی افراد خود را ندارد و حال آنکه مسئله این است که این شکاف یا تناقض برای سوژه کارآفرین خود که در حال پرورش استعدادها و انباشت آنهاست، با چه گفتمانی، عادی‌سازی و توجیه‌پذیر می‌شود؟ به عنوان مثال برای روشن‌تر شدن موضوع، به سیل عظیمی از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی توجه نمایید که علی‌رغم علم به اینکه که موقعیت‌های شغلی بسیار محدود است؛ اما همچنان با انگیزه و تلاش خستگی‌ناپذیر مقاطع تحصیلی را یکی پشت سر دیگری می‌پیمایند.

در حقیقت باید گفت، دوگانه توهم آزادی و بی‌ثباتی‌ای که تعمدانه از سوی دولت ابراز می‌شود، عامل ساخت سوژه خودکارآفرین و گفتمان مثبت‌اندیشی، دانشی روانی در خدمت حکومت‌مندی نئولیبرال است که سوژه خود کارآفرین را به سوژه آفریننده رضایت برای خود با امید رسیدن به آرزوهایش، تبدیل می‌نماید.

در جامعه‌ای که به انقیاد بازار درآمده است «افراد دائماً در معرض خطر قرار می‌گیرند، یا بهتر است بگوییم، شرطی می‌شوند که موقعیت، زندگی، حال و آینده‌شان را به عنوان زندگی سرشار از خطر تجربه کنند» (Foucault, 2010, P.66) افراد برای اینکه در معرض خطر قرار گیرند، باید آزاد شوند، اما برای اعمال این آزادی، آنها باید در موقعیتی باشند که بتوانند ریسک کنند. افراد آزادی خود را به گونه‌ای اعمال می‌کنند که با واقعیت سازگار شوند. آنها از آزادی خود برای تطبیق با اصول جامعه بازار استفاده می‌کنند. بنابراین، آزادی آنها مشروط است؛ یعنی، «آنها به طور موثر برای منطبق شدن با جامعه بازار که بی‌ثباتی در آن آگاهانه و مداوم تولید می‌شود، آزاد هستند.» (Foucault, 2010, P.68) در حقیقت آزادی به عنوان ابزاری برای اطاعت از نظم مستقر عمل می‌کند.

تحت چنین وضعیتی، بی‌ثباتی نقش مکانیسم تنظیم‌کننده مرکزی را در جامعه ایفا می‌کند، زیرا با تداوم یک عدم اطمینان تحریک‌کننده افراد و ادار می‌شوند به عنوان خودکارآفرین عمل کنند و الزام خود تنظیمی را بپذیرند بی‌ثباتی، فرآیند طراحی شده برای اداره کردن رفتار افراد است؛ به عبارت دیگر، ترس، به اساس و انگیزه برای تشکیل خود مسئول و محاسبه‌گر تبدیل می‌شود که ویژگی‌های تعیین کننده رفتار مناسب برای یک جامعه بنگاهی است. «شکل‌های مختلف مداخله دولت، مانند لغو مقررات رفاهی، برنامه‌های خصوصی‌سازی، مالی‌سازی اقتصاد و انعطاف‌پذیری بازارهای کار، نقش کلیدی در پرورش بی‌ثباتی دارند» (Masquelier, 2019, p.140) و حال آنکه مسئله



این است که چه نگرشی در این فضای بی‌ثباتی، از ناامیدی افراد جلوگیری می‌کند؟ برلانت<sup>1</sup> بیان می‌کند که فضاهای اجتماعی زندگی جهانی کنونی با تجربیات فراگیر خوش‌بینی ظالمانه<sup>2</sup> مشخص می‌شود. «برلانت خوش‌بینی ظالمانه را عاطفی تعریف کرده و آن را دلبستگی به وعده‌های خوش‌بینی مخدوش شده یا به خطر افتاده معرفی می‌کند.» (Berlant, 2020, p.98)

آنچه در مورد این دلبستگی، ظالمانه است این است که سوژه‌ها نمی‌توانند، نرسیدن به اهدافی که آرزوی آن را دارند و دلبسته آن هستند را، تحمل کنند؛ حتی اگر رسیدن به این اهداف سلامتی آن‌ها را تهدید نماید. زیرا محتوای دلبستگی هر چه باشد تداوم حس دلبستگی به آرزوها، تداوم حس سوژه به معنای زندگی را تأمین می‌کند (Sellar & Zipin, 2019, p.584).

در حقیقت در خوش‌بینی ظالمانه دومیوند عاطفی خیره‌کننده وجود دارد؛ الف: پیوند با خیالاتی که خودشان مانع شکوفایی هستند. این مانع بودن، از دو منظر قابل تحلیل است یکی از آن جهت که فرد را به جهت وابستگی عاطفی به خیالات بی‌کردار دوست یا تنبل می‌نماید و دیگری از آن جهت که قدرت واقع‌نگری برای حلّ درست مشکلات را از او می‌گیرد. ب: تعهد به وعده خوش‌بینی (Berlant, 2020, p.119)؛ در حالیکه وعده داده شده در سایه مکانیزم بی‌ثباتی جامعه نئولیبرال هر لحظه در حال از بین رفتن یا جایگزین شدن است و حال آنکه گفتمانی که با آموزه‌های خود، افراد را به لحاظ عاطفی به دنیای خیالی‌شان وابسته می‌کند؛ گفتمان مثبت‌اندیشی است؛ چرا که تصویر خیالی از موفقیت و ثروت را تصویر مطلوب و در شأن فرد معرفی می‌کند و از طرف دیگر با جعل این واقعیت که انسان یگانه مسئول شکست و موفقیت خود هست؛ وجه منفی موجود یعنی بی‌ثباتی تولید شده توسط نهادهای نئولیبرال را در شکست افراد بی‌اثر جلوه می‌نماید. هنگامی که ما مثبت‌اندیشی را ترویج می‌کنیم، با توجه به اینکه معنا رابطه‌ای است؛ حداقل به این اذعان می‌داریم که چیز منفی یا مقاومی وجود دارد که ما راجع به آن صحبت می‌کنیم و حال آنکه لازم است این صحبت کردن از ماده مقاوم یا چیز منفی بنا به مصلحتی از بین برود.

الزام مثبت‌گرایی نشئت گرفته از گفتمان مثبت‌اندیشی، نوعی کار بر روی خود است که افراد را قادر می‌سازد با ایجاد یک دیدگاه ذهنی جدید، مقاومت ماده موجود در درون یا بیرون خودشان را یک توهم بپندارند (De La Fabián &

<sup>1</sup> - Lauren Berlant

<sup>2</sup> - Cruel Optimism

فارغ از ناامنی و بی‌ثباتی موجود، خوش‌بینانه به تحقق اهداف خویش، وفادار مانده و برای رسیدن به آن‌ها پیکار نماید. مثلاً زمانی که گفته می‌شود «جهان بیرون انعکاسی از جهان درون توست، خودت را اصلاح کن، جهان به‌سامان می‌شود» (Robbins, 2015, p.33) یا مطرح می‌شود اولین وظیفه برای کسی که می‌خواهد روی خودش کار کند و به عنوان سوژه مثبت‌اندیش شناخته شود؛ شروع به تولید شادی نیست، بلکه تشخیص شادی درونی‌ای است که قبلاً داشته است. شادی دیگر تأثیر متغیرهای دیگر مانند پول یا سلامتی نیست، بلکه هدف، آن است که شادی، علت تولید ثروت و سلامتی باشد. افراد شاد پول بیشتری کسب می‌کنند، طولانی‌تر زندگی می‌کنند و می‌توانند شادی خود را افزایش دهند. بنابراین مثبت‌اندیشی شاد بودن تحت هر شرایطی را وظیفه افراد و عامل رسیدن به شادی بیشتر یا تحقق خیالات ذهنی معرفی می‌کنند و این‌ظالمانه‌ترین وجه این گفتمان است و درحقیقت می‌توان گفت مثبت‌اندیشی در قالب خوش‌بینی ظالمانه، یک نوع بهره‌برداری غیراخلاقی از سوژه نئولیبرال است.

## 5- نظریه اخلاقی تامس نیگل

تامس نیگل<sup>1</sup> براین باور است که هر عمل ارادی‌ای که از انسان صادر می‌شود، بر مبنای نظام انگیزشی<sup>2</sup> یا تلفیقی از میل‌ها و باورها در وجود انسان، صورت می‌گیرد و حال آنکه مسئله این است که این نظام انگیزشی، باور-میل یا میل-باور است؛ یعنی به هنگام انجام اعمال ارادی وزن باورها بیشتر است یا امیال؟ بسیاری از فلاسفه همچون هابز و هیوم بر بیشتر بودن وزن امیال و بسیاری دیگر همچون کانت بر به بالاتر بودن وزن باورها اعتقاد داشتند. تامس نیگل به پیروی از کانت، معتقد به بالاتر بودن وزن باورهاست.

نیگل، معتقد است به منظور تربیت انسان دیگرگزین، به جای تقویت میل به دیگرگزینی، لازم است باورهای ما نسبت به دیگرگزینی تقویت شود. نیگل استدلالاتی ارائه می‌کند که نشان می‌دهد، تغییر میل به دیگرگزینی، توجیه‌پذیر نمی‌باشد. او بیان می‌کند زمانی که می‌خواهید متربی خود را تربیت اخلاقی نمایید اگر علت پذیرش یک ارزش اخلاقی همچون راست‌گویی را میل متربی به راست‌گویی عنوان نمایید، ممکن است با تمرد متربی نسبت انجام عمل راست‌گویی مواجه شوید مبنی بر اینکه راست‌گویی میل او

<sup>1</sup> - Thomas Nigel

<sup>2</sup> - Motivation

نیست. متمایل نبودن نفس به ارزش های اخلاقی در ادبیات مذهبی ما با توجه به نفس اماره و مسوله قابل درک می‌باشد. نفسی که میل به تمرد از ارزشهای اخلاقی و دینی را تقاضا می‌نماید. نیگل استدلال دیگری را مبنی بر توجیه‌پذیر نبودن ارزش بیشتر میل بر باور ارائه می‌کند. «انسان‌ها به دلیل تضاد امیال درونشان، مجموعه‌ای غیریکپارچه از میل‌های خوب و بد هستند، بنابراین لزومی ندارد صرفاً بر مبنای امیال خوب خود رفتار نمایید؛ ضمن اینکه در بسیاری از اوقات برآیند امیال بد مانع از پرداختن به میلی خوب یا متعالی در انسان می‌شود (نیگل، 1395، ص 38).

نیگل علاوه بر این دو استدلال، استدلال دیگری هم دارد که نقطه عطف استدلال او در تربیت اخلاقی دیگرگزینی است که اهمیت تربیت باور را بیش از پیش روشن می‌نماید.

لازمه تربیت، یا دخل و تصرف در باورها، توجه به نقطه نظر ابداعی نیگل است. او بر این باور است که هر انسانی در زندگی خود دو نقش کنشگر و یا ناظر دارد. انسان در حال عامل بودن دیدگاه ذهنی یا انفسی<sup>1</sup> و در حال ناظر بودن دیدگاه عینی<sup>2</sup> دارد.

شناخت‌های حاصل از دیدگاه عاملیت یا انفسی و ناظریت یا عینی کاملاً با یکدیگر متفاوت بوده و نظریه اخلاقی نیگل در باب امکان دیگرگزینی ساخت باوری درست از منظر ناظریت برای ترغیب شدن به دیگرگزینی و پایبند بودن به آن است. دیدگاه عاملیت، دیدگاه زندگی در حال و از دست ندادن امروز است و این دیدگاه فرد را به دریافت سود آنی و دفع ضرر آنی ترغیب می‌نماید.

انسان در منظر عاملیت، لذتجوی آنی یا لذتجوی افسارگسیخته است؛ چرا که این لذت در قید و بند آینده نمی‌گنجد؛ اما زمانی که انسان از منظر ناظریت یا از بالا به پایین به زندگی خود می‌نگرد، لذت را در طول زندگی خود سنجیده و متناسب با عواقب آن به انجام عمل مبادرت می‌ورزد (نیگل، 1395، ص 52) در حقیقت به گفته نیگل، انسان «خود را موجودی پایدار و منتشر در زمان می‌بیند و بین خود در زمان حال و آینده، ارتباط و اتصال می‌بیند» (نیگل، 1395، ص 56) از دیدگاه آفاقی فرد خود را به مثابه یک کُل واحد منتشر در زمان دیده و مصلحت‌اندیش می‌شود.

---

<sup>1</sup> - Subjective Perspective

<sup>2</sup> -Objective Perspective

انسان عامل، خوشی را بر خوبی و انسان ناظر، خوبی را بر خوشی ترجیح می‌دهد. خوشی لذت‌های آنی با رنج بیشتر در طول زندگی و خوبی، ترک لذت آنی برای رسیدن به لذت‌های بیشتر یا رنج کمتر در طول زندگی است.

تفاوت دوم نگرستن از دیدگاه عامل و ناظر به زندگی، این است که انسان عامل تنها به سود و زیان خود می‌اندیشد؛ اما انسان ناظر هیچ تفاوتی بین خود و دیگری قائل نمی‌شود و خود را هم‌سان و هم‌سرنوشت با دیگری می‌داند و این هم‌سرنوشتی او را به درک عمیق‌تر از دیگری و دیگر‌گزینی تشویق می‌نماید.

بنابراین نیگل معتقد است که از دیدگاه ناظریت، توجه به دو واقعیت؛ یعنی انتخاب خوبی به جای خوشی و توجه به هم‌سرنوشتی با دیگری عامل دیگر‌گزینی است (نیگل، 1395، ص72). علاوه بر تفاوت واقعیت‌ها از دو دیدگاه عاملیت و ناظریت، ارزش‌ها نیز در این دو دیدگاه کاملاً متفاوت درک می‌شود.

## 6- تناسب نظریه اخلاقی نیگل برای مقاومت در برابر مثبت‌اندیشی نئولیبرال

فوکو، اخلاق را به عنوان مقاومتی در برابر گفتمان‌های در هم تنیده با قدرت در نظر می‌گیرد و خاصه در تبارشناسی نئولیبرال معتقد است که اگر ما از طریق میل خود اداره می‌شویم، پس باید یاد بگیریم که به گونه‌ای دیگر آرزو کنیم. او بیان می‌کند:

«اگر کسی بخواهد بر این رهاسازی مولد و کانالیزه شده میل در حکومت نئولیبرال تأکید کند، لازم است رابطه‌ای دگرگون‌کننده با میل خود را در مرکز مقاومت قرار دهد.» (Foucault, 2010, p.221)

در درس‌گفتارهای کلژدوفرانس<sup>1</sup> 1978-1979 نئولیبرال به عنوان یک گفتمان معین از دانش/ قدرت، که بازار در آن، مکانی برای تولید و تایید حقیقت است، مفهوم خاصی از میل را در قلب سیاست قرار می‌دهد. «حکومت نئولیبرال با محور قرار دادن راه‌های ارضای آزاد منافع، هم در خود و هم در سیاست، می‌تواند با وارونه کردن اخلاقیات و با نام سیاست لیبیدینال<sup>2</sup> در نظر گرفته شود.» (Foucault, 2010, p.223) حال اگر گفتمان مثبت‌اندیشی را به عنوان یک دانش روانی در خدمت گفتمان بزگتری چون نئولیبرالیسم در نظر بگیریم؛ همچنان که پیشتر از این به نحوه بهره‌وری این

<sup>1</sup> - Collège de France

<sup>2</sup> - Libidinal

گفتمان به دست نئولیبرالیسم اشاره کردیم، در نتیجه، اخلاق یا نقطه مقاومت در برابر این گفتمان گره خورده با قدرت به زعم فوکو، میل به مثبت‌اندیش نبودن است. همچنان که گابریله اوتینگن در اثر خود با عنوان «مثبت فکر نکنید»<sup>1</sup> که بر پایه بیست سال تحقیق درباره دانش انگیزش نگاشته شده است، می‌نویسد:

«کنش لذتبخش رویاپردازی مثبت موجب می‌شود در ذهنمان به آرزوهایمان دست پیدا کنیم، کنشی که شیره انرژی ما را در کام خود فرو می‌بلعد و اجازه نمی‌دهد کار سخت و طاقت‌فرسای مقابله با مشکلات واقعی زندگی را به انجام برسانیم.» (اوتینگن، 1398، ص39).

میل به مثبت‌اندیش نبودن یعنی طرد ویژگی‌های مثبت‌اندیشی نئولیبرال که مهم‌ترین آن‌ها منفعت‌طلبی است. سوژه مثبت‌اندیش که تولیدکننده رضایت از خود است، به مدار بی‌پایان منفعت‌طلبی در راستای ارتقای سرمایه‌های انسانی خود تبدیل می‌شود که ارتباطش با دیگری در راستای منفعت یا ضرر خود تنظیم می‌شود و لذت در زندگی او به برآوردن خواسته‌ها یا ارضای امیالش گره می‌خورد؛ بنابراین میل به مثبت‌اندیش نبودن یعنی میل به منفعت‌طلب نبودن یا میل به خودخواه نبودن و یا میل به دیگرگزینی است و حال آنکه مسئله این است که انسانی که آگاه شده است و قصد دارد به مقاومت در برابر مثبت‌اندیشی بپردازد به این مهم توجه دارد که بسیاری از امیال در درون او برساخته گفتمان‌های گره‌خورده با قدرت است و اصالت، ذات یا جوهری ندارد و لازم است انسان با آگاهی از این مراقبت‌های گفتمانی به گونه‌ای دیگر میل نماید؛ بنابراین، فارغ از گونه‌ای دیگر میل نمودن، یک انتخاب درست برای دیگرگزینی، انتخاب نظریه‌ای است که اساساً نقش میل را در دیگرگزینی کم‌رنگ نموده و به باورهای آگاهانه‌ای که انسان را به دیگرگزینی ترغیب می‌کند اهمیت بیشتری بدهد. نظریه اخلاقی تامس نیگل از آن‌جهت که در نظام انگیزشی دیگرگزینی، باور را بر میل مرجح می‌داند، می‌تواند به عنوان بدیلی اخلاقی برای انسانی که به مقاومت در برابر رژیم حقیقت‌میل‌ساز مثبت‌اندیشی برخاسته است؛ راهگشا و ثمربخش باشد. علاوه بر آنچه گفته شد، دو دلیل دیگر هم وجود دارد که می‌تواند نقش دیگرگزینی تامس‌نیگل را به عنوان بدیل اخلاقی پررنگ‌تر نماید که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

1. تامس نیگل بیان می‌کند که ما برای دیگرگزینی عقلانی، روشی اتخاذ می‌کنیم و آن روش این است که از نظرگاه ذهنی

---

<sup>1</sup> -Rethinking Positive Thinking (Inside the New Science of Motivation)

خود به نظرگاه عینی تغییر مکان یا تغییر معرفت می‌دهیم. در نگاه آفاقی یا ناظر بودن، خود را به عنوان جزئی از واقعیت دیده و از ویژگی‌های شخصی و حالات روحی و تجربیات زیسته خود، کاملاً جدا می‌شویم و وضعی بی‌طرفانه نسبت به خود یافته و در این حالت، خود را با دیگری یکسان و هم‌سرنوشت می‌پنداریم و دیگرگزین می‌شویم؛ اما در نگاه انفسی، عامل بوده و ارزش‌ها به تعلقات ما وابسته‌اند؛ در نتیجه، منافع خویش را ترجیح می‌دهیم و حال آنکه مسئله این است که سوژه‌ای که از مراقبت گفتمان‌های بشری همچون گفتمان مثبت‌اندیشی آگاه شده است و به مقاومت در برابر آن پرداخته است؛ این آگاهی خود را مرهون تغییر مکان یا تغییر معرفت سوژه از درون گفتمان به بیرون آن است. سوژه‌ای که در درون گفتمان یا غار افلاطونی به بند کشیده شده، رژیم حقیقت گفتمان را اصیل پنداشته و به آن عمل می‌کند؛ اما انسانی که آگاه می‌شود و در مقام ناظر به خارج از گفتمان تغییر معرفت می‌دهد، ارتباط گفتمان را با گفتمان‌های بزرگتر و ساختارهای قدرت مشاهده کرده و از حقیقت آن آگاه می‌شود و حال آنکه انسان آگاه شده، به جهت ناظر بودن بر گفتمان به راحتی می‌تواند خود را به لحاظ معرفتی در مقام ناظر بر خویش حاضر نماید و در راستای خیررسانی به دیگری، به تثبیت شخصیت ناظر در خود پردازد.

2. تلفیق این دو استدلال؛ یعنی ترجیح باور بر میل در دیگرگزینی و ناظر بودن بر خویش، برای انسان آگاه شده از مراقبت گفتمان‌ها، راهگشای دیدگاه جدیدیست مبنی بر اینکه اگر دیدگاه آفاقی دلیلی بر دیگرگزینی است؛ بنابراین مکتب تربیتی و اخلاقی‌ای که نگاهش به انسان و جهان آفاقیست، می‌تواند به ساختن باورهای درست برای دیگرگزینی مبادرت ورزد.

## نتیجه

دستاوردهای حاصل از این پژوهش عبارتند از: علت تولد مثبت‌اندیشی در حکومت‌مندی لیبرال، علت قدرت گرفتن گفتمان مثبت‌اندیشی در حکومت‌مندی نئولیبرال و ارائه بدیل تربیتی خروج از نظم گفتمانی مثبت‌اندیشی بر مبنای نظریه اخلاقی تامس نیگل. این سه دستاورد به طور خلاصه در هفت مرحله قابل تبیین می‌باشد.

مرحله اول: شکل‌گیری گفتمان اقتصاد سیاسی بر مبنای مطالعه طبیعت چیزها و تعیین انجام اعمالی که مطابق با طبیعت چیزها باشد؛ ضمن اینکه این گفتمان، انسان را طبیعتاً اقتصادی معرفی می‌کند. مطالعه طبیعت چیزها منطبق بر سوال چگونه حکومت کنیم؟ و تعیین انجام اعمال مطابق

با طبیعت‌ها، منطبق بر سوال تا چه اندازه حکومت کنیم؟ است.

مرحله دوم: تولد حکومت‌مندی لیبرالیسم از قلب سوال تا چه اندازه حکومت کنیم؟ هدف این حکومت‌مندی بدین قرار بود: انسان و جامعه هر چه طبیعی‌تر بهتر، هرچه حکومت کردن کمتر، بهتر.

مرحله سوم: تولد فردگرایی مثبت بر اساس آموزه‌های امرسون: فرد موجودیست با ظرفیت‌های طبیعی که به صورت خودمختار و فارغ از هرگونه نظم اجتماعی، اخلاقی و دینی سرنوشت خود را تعیین می‌کند. فرد دارای قدرت الهی و خلاق است و می‌تواند دنیای اطراف خود را متحول کند.

مرحله چهارم: تولد نسل اول اندیشه نو: جهان ذهنی منطقه‌ای با جوهر واقعی است در حالی که جهان مادی مخلوق ذهن است.

مرحله پنجم: تولد نسل دوم اندیشه نو و تولد اصطلاح مثبت‌اندیشی (1957) بیست سال قبل از تولد نئولیبرالیسم

مرحله ششم: تولد نئولیبرالیسم از دل تناقض بین حد حکومت کردن و آزادی: تبدیلات مهم در این حکومت‌مندی عبارتند از: تبدیل‌گفتمان اقتصاد سیاسی به دانش اقتصاد که از بایدها و نبایدها سخن می‌گوید؛ تبدیل انسان به سرمایه انسانی و تولید سوژه خودکارآفرین: این سوژه در حال سرمایه‌گذاری بر روی خود است و بیش از آنکه به لحاظ مالی تولیدکننده باشد، از طریق مصرف، تولیدکننده رضایت خود است. دوگانه توهم آزادی و بی‌ثباتی‌ای که عامدانه از سوی دولت ابراز می‌شود، عامل ساخت سوژه خودکارآفرین است و گفتمان مثبت‌اندیشی در قالب خوش‌بینی ظالمانه، نقش اصلی در جلوگیری از ناامید نشدن این سوژه و تلاش بی‌وقفه آن برای رسیدن به آرزوهایی است که در موج بی‌ثباتی نابود می‌گردد و در حقیقت می‌توان گفت این گفتمان، نوعی بهره‌برداری غیراخلاقی از سوژه خودکارآفرین است.

مرحله هفتم: نظریه اخلاقی تامس نیگل بدیلی برای خروج از نظم گفتمانی مثبت‌اندیشی

نیگل در باب امکان دیگرگزینی به پررنگ‌تر بودن نقش باورها نسبت به امیال در انتخاب دیگرگزینی تاکید دارد و این بخش از نظریه نیگل نقطه عطفی در انتخاب آن به عنوان بدیلی تربیتی در خروج از نظم مثبت‌اندیشی است؛ چرا که فوکو اعتقاد دارد که گفتمان‌ها از طریق جهت‌دهی به امیال، ما را در مسیر دلخواه خود هدایت می‌کنند. تنفر فوکو از میل و برساخته بودن آن به دست گفتمان‌ها و آگاه شدن و به گونه‌ای دیگر میل کردن، نقطه عطفی بود

که این مقاومت را به نظریه متعالی‌تری گره بزند؛ اگر میله‌های ما برساخته گفتمان‌هاست و اگر به پیروی از فوکو راه مقاومت در برابر گفتمان‌های بشری به گونه‌ای دیگر میل نمودن است؛ پس برای انسانی که از مراقبت گفتمانی آگاه شده و قصد دیگرگزینی دارد، نظریه اخلاقی نیگل بهترین بدیل برای خروج از نظم گفتمانی مثبت‌اندیشی است؛ چرا که اساساً او در نظام انگیزش اخلاقی خود، باور را بر میل مقدم کرده و به انسان این نوید را می‌دهد که او قدرت ساختن باورهای درست و عمل کردن به آن‌ها را دارد؛ حتی اگر این باورها مخالف امیالش باشد. نظریه نیگل از جهت نقش ناظر بودن انسان در دیگرگزینی نیز حائز اهمیت است؛ چرا که علاوه بر اینکه بر اهمیت ناظر بودن انسان در دیگرگزینی به عنوان یک نکته تربیتی تاکید می‌کند، پیام آور دو نکته تربیتی مهم‌تری است؛ اول اینکه بحث ناظر بودن بر خود، می‌تواند بر ناظر بودن به گفتمان‌ها نیز تسری یابد و عامل آگاهی فرد از مراقبت‌های گفتمانی شود و دوم اینکه فرد را برای تربیت اخلاقی خویش و ساختن باورهای درست اخلاقی به سمت مکتب‌های تربیتی‌ای سوق می‌دهد که از جنبه ناظر بودن یا خالق بودن بر انسان و جهان به تربیت و هدایت او پرداختند؛ چرا که فرد درک می‌کند که این مکتب‌ها با توجه به مشرف بودن به تمام ابعاد وجودی انسان، قادر به هدایت درست او برای رسیدن به سعادت هستند.



## منابع

- امرسون، رالف والدو (1399). *طبیعت*. ترجمه مرضیه خسروی. تهران: نشر روزگار نو.
- اوتینگن، گابریله (1398). *مثبت فکر نکنید (بصیرت‌هایی از دانش جدید انگیزش)*. ترجمه حسین رحمانی. تهران: ترجمان علوم انسانی.
- ایلوز، ایوا (1399). *شکل‌گیری سرمایه‌داری هیجانی در نقد صنعت روانکاوی*. ترجمه روژان مظفری. تهران: انتشارات نگاه.
- دانیالی، عارف (1393). *به مثابه گفتمان ضد دیداری*. تهران: نشر تیسرا.
- فوکو، میشل (1399). *امنیت، قلمرو، جمعیت: درس‌گفتارهای کولژ دو فرانس 1977-1978*. ترجمه سید محمد جواد سیدی. تهران: نشر چرخ.
- نیگل، تامس (1395). *امکان‌دیگرگزینی*. ترجمه جواد حیدری. تهران: نگاه معاصر.
- وینسنت پیل، نورمن (1399). *قدرت مثبت‌اندیشی*. ترجمه اسماعیل حسینی. تهران: نشر ثالث.

- Berlant. Lauren. (2020). *Cruel optimism*. Duke University Press.
- Binkley. Sam. (2011). "Happiness, positive psychology and the program of neoliberal governmentality. Subjectivity", 4(4), 371-394.
- De La Fabián. Rodrigo. & Stecher. Antonio. (2017). "Positive psychology's promise of happiness: A new form of human capital in contemporary neoliberal governmentality". *Theory & Psychology*, 27(5), 600-621.
- Dean. Tim. (2012). "The biopolitics of pleasure". *South Atlantic Quarterly*, 111(3). 477-496.
- Díaz. Edgar Cabanas. & González. José Carlos Sánchez. (2012). "The roots of positive psychology. Papeles del psicólogo", 33(3), 172-182.

- Foucault, Michel. (2010), *The birth of biopolitics: lectures at the Collège de France, 1978-1979*, trans. Graham Burchell. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Foucault, Michel. (2003). *Society must be defended: lectures at the Collège de France, 1975-76*. trans. David Macey. London: Penguin.
- Feher, Michel. (2009). "Self-appreciation; or, the aspirations of human capital". *Public Culture*, 21(1), 21–41.
- Flew. Terry. (2015). "Foucault, Weber, neoliberalism and the politics of Governmentality". *Theory, Culture & Society*, 32(7-8), 317-326.
- Hodgson. Naomi. (2010). "What does it mean to be an educated person?" *Journal of Philosophy of Education*, 44(1), 109-123.
- Masquelier. Charles. (2019). "Bourdieu, Foucault and the politics of precarity". *Distinktion: Journal of Social Theory*, 20(2), 135-155.
- McDonald. Matthe. & O'Callaghan. Jean. (2008). "Positive psychology: A Foucauldian critique". *The humanistic psychologist*, 36(2), 127-141.
- Oksala. Johanna. (2013). "From biopower to governmentality". *A companion to Foucault*, 320-336.
- Sellar, Sam. & Zipin, Lew. (2019). "Conjuring optimism in dark times: Education, affect and human capital". *Educational Philosophy and Theory*, 51(6), 572-586.
- Robbins. Brent Dean. (2015). "Building bridges between humanistic and positive psychology". *Positive psychology in practice: Promoting human flourishing in work, health, education, and everyday life*, 31-46.
- Sherman. David. (2019). "Foucault's neoliberal ideology. *European Journal of Philosophy*", 27(2), 500-514.